بسم الله الرحمن الرحیم

"الحمدالله رب العالمین وصلی الله علی سیدنا ونبینا وحبیب الهنا ابی القاسم محمد وصلی الله علیه وعلی اله الطاهرین سیما بقیه الله العظم مولانا وجحت ابن الحسن(عج) واللعنه الله علی اعدائهم اجمعین الی قیام یوم الدین"

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

" وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ "[[1]](#footnote-1)

[و اگر اعراض آنها بر تو سنگین است، چنانچه بتوانی نقبی در زمین بزنی، یا نردبانی به آسمان بگذاری (و اعماق زمین و آسمانها را جستجو کنی، چنین کن تا آیه و نشانه دیگری برای آنها بیاوری! ولی بدان که این لجوجان، ایمان نمی‌آورند! امّا اگر خدا بخواهد، آنها را به اجبار بر هدایت جمع خواهد کرد. ولی هدایت اجباری، چه سودی دارد؟ پس هرگز از جاهلان مباش!]

آیه 34 سوره ی مبارکه انعام

درآیات گذشته ای که ترجمه شد راجع به مشرکین که در مقام معارضه و مبارزه با انبیاء (ع) مخصوصا با پیغمبر اکرم (ص) که بود که اینها با اینکه می دانند حقّیت پیغمبراکرم را ودرعین حال تسلیم نمی شوند در این زمینه بود حالا این آیه شریف هم دنباله ی همون مطالبه باز هم در مقام دلداری به پیغمبر اکرم وتقویت روحیه رسول اکرم که می فرمایند که گروهی از اینها به هر حال مومن نخواهند بود هرچه هم ادله وبراهین ارائه بشوند آیات بینات برای اینها نشان بدهی این ممکن نیست ایمان بیاورد نه اینکه حالادلیل ناقصه از اون طرف چون افتادند روی دنده لجاج وتعصب این مانع از اینکه مومن نشوند وگرنه از جهت دلیل وبرهان ونشان دادن معجزات وخوارق عادت از این جهت کمبودی نیست ولذا می فرمایند

« وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ»[[2]](#footnote-2)

اگر اعراض اینها که روگردانند و تسلیم نمی شوند، اگر درباره ات سنگین شده است و فشار می خوری از اینکه چرا اینها تصدیق نمی کنند، خب چی می توانی بکنی. حالا اگر چنانچه به اعماق زمین هم فرو بروی، بروی در اعماق زمین، زمین را بشکافی ازعمق زمین هم برای اینها نشانها و معجزات خوارق عادت بیاوری نهرهای جاری از زیر زمین برایشان احادث کنی یا به آسمان بروی نردبان بذاری در حضور خودشان که ببیند یه آدم با نردبان مخصوصی هم ببینند بالا بروی به اعماق آسمانها همه فرشتگان را هم همراه کنی بیاوری یا نامه ای از آسمان بیاوری اینها ممکن نیست ایمان بیاورند. چون اینها تصمیم گرفتن که نپذیرند وقتی کسی بنا شد تصمیم گرفت که نپذیرد شما هرچه دلیل بیاورید هرچه برهان بیاوری ممکن نیست. چون دلیل و برهان برای کسی خوبه که در مقام تحقیق باشه یعنی واقعا دنبال حق می گرده تشنه حق است دنبال حق می گرده تحری[[3]](#footnote-3) و تحقیق حق می کند خب برای این آدمی که درحال تحقیقه واقعا سعادت خود را در شناسایی حق می داند و دنبال حق می گرده برای این آدم خوبه که انسان دلیل بیاورد اقامه حجت کند خوارق عادتی، معجزاتی که این چیزها نشانه ی این باشد که این آدم حق را می گوید او هم چون تشنه حق است قهرا تسلیم می شود ولی برای آدمهای لجوج ومعاند[[4]](#footnote-4) ومتعصبی که تصمیم گرفتند پا روی حق بگذارند، چه فایده ی با اینها بحث کردن مجادله کردن مناظره کردن بیان کردن نشانه حقانیت ارائه کردن اینها به دردشان نمی خوره نافع به حالشان نیست لذا از این جهت به پیغمبر اکرم تسلیت می­دهد که اینها اگر می بینی که اعراض می کنند خیال نکن که از جانب تو کمبود بوده مثلا تو ناقص بوده ای و یا تو کوتاهی کردی در امر دعوت وابلاغ رسالت ما نه تو کار خود را کرده ای و بیشتر از این هم ما از تو انتظار نداریم ما حاضر نیستیم که تو خود را به زحمت بیفکنی به فشار بیندازی ناراحت بشوی برای این گونه مردم اینگونه مردم مومن نخواهند بود که در سوره یاسین هم اشاره به این مطلب هست که اینها بقدری اسیر بندِ تعصبند که مانند غل و زنجیر که به گردن کسی بگذارند این غل سفت بشود زیر چانه اش بگیره محکم که جوری بشود که چانه اش دیگه پایین نمی آید اصلا نمی تواند پایین بیاورد نمی تواند به سمت چپ و راست نگاه کند غل و زنجیر به گردنش گذاشته اند تا زیر چانه اش بالا رفته محکم زیر چانه را گرفته چانه اش بالا است همیشه نمی تواند پایین بیاورد نه به یمین ویسار تشیبه کرده خدا در سوره یاسین اینگونه افراد را به اینگونه مقمحون[[5]](#footnote-5) آدمی که در غل وزنجیر رفته آیا کسی توقع داره این آدم یه سری پایین بیاورد نمیشه واین در بند این غل است و آیه سوره یاسین این است

" إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ " [[6]](#footnote-6)

ما در گردنهاى آنان تا چانه ‏هايشان غلهايى نهاده‏ ايم به طورى كه (از جهل و عناد مانند شتر) سرهايشان را بالا نگاه داشته اند.

ما که می فرماید همیشه مکرر عرض شده که به خودش نسبت می دهد یعنی انسان به اختیار خودش. چون خداوند اونچه را خلق کرده خاصیتی به هر چه داده اون رابه خودش نسبت می ده چون خالق اوست وچون به انسان اختیار داده وانسان با اختیار خودش کاری می کند که خودش را در بند می برد اسیر غل و زنجیر می کند این جور شده” فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا[[7]](#footnote-7) “در گردن اینها غل است و هی اذقان واین غل هم رفته تا زیر چانه شان وهم مقمحون مقمح شده اند مقمح یعنی آدمی که غل و زنجیر رفته زیر چانه اش وچانه اش بالا مونده و دیگه پایین نمی آید به یمین ویسار متوجه نمی شود

" فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا "[[8]](#footnote-8)

[ وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ. و در پیش روی آنان سدّی قرار دادیم، و در پشت سرشان سدّی؛ و چشمانشان را پوشانده‌ایم، لذا نمی‌بینند!]

یه جوری شده که سراهشان پیش روشان سده پشت سرشان سده فَأَغْشَيْنَاهُمْ اینا فرو رفته اند در اهوای نفسانی وتعصبات جاهلانه خودشون لَا يُبْصِرُونَ هیچ چیز نمی بینند وقتی که انسانی چشم خودش را مدتها چند سال ببنده عمدا این چشم کور میشه از کار می افتد وقتی بسته باشد سالها و از نگاه کردن خودش را حبس کرده باشه عاقبت کم کم نور از بین میرود و چشم از کار می افته اینها این کاررا کرده اند کافراند کافر یعنی سر پوش روی عقل خودش نهاده و چشمِ عقل را بسته ونمی خواد نگاه کند که ببیند زیر پرده تعصب رفته عقل از کارافتاده اصلا و هر چقدر هم شما دادبزنید فریاد بکشید ممکن نیست و لذا آیه هم می فرمود به این حال افتاده اند

" وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ "

اگر اعراض این مردم روگردان بودنشان برتو سنگینی می کند خب هر کاری می خواهی بکن

" فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ "

اگر بتوانی زیر زمین نقب بزنی زمین را بشکافی پایین بروی ازاعماق زمین برایشان نشانه بیاوری

" أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ "

نفق همون نقب و سوراخی که در زمین است و راه مخفیانه، راه زیرزمینی که ظاهرادیده نمی شود منافق هم که منافق گفته شد برای همینه چون منافق مشتق از نفق ه منافق هم یه روش مخفیانه ی دارد خلاف اون روشی ه که در ظاهر دارد در ظاهر روشی دارد و مخفیانه هم راهی دارد گریزگاهی برای خودش درست کرده از این جهت منافق گفته می شود این آیه هم می فرمودکه اگربخواهی مثلا اینها را هدایت کنی بتوانی نفق درزمین ایجاد کنی

" أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ " یا نردبان بگذاری به آسمان بروی اینها ببیند با چشم خودشان ببیند تو از نردبان هم بالا می روی « فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ » بروی از آسمان فرشته ها را بیاوری آیات و نشانه های محسوس بیاوری به عمق زمین بروی زمین را بشکافی که خودشان ببیند تو به اعماق زمین رفته ای از اعماق زمین نشانه های حکمت وقدرت آورده ای در عین حال نخواهند به راه آمد ونه اینکه خدا نمی تواند اینها را به راه بیاورد کسی هم توهم نکند که خدا قادر نیست مثلا ابوجهل را مومن کند چرا اگر خد ا بخواهد

" وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى "

بله اگر خدا بخواهد همه این ها را جمع می کند در راه هدایت جوری می کند که اینها نتوانند نافرمانی کنند ولی اینکه فایده نداره خدا میتواند کما اینکه این کار را کرده دیگه در عالم غیر انسان، همه نظام جبری دارند اصلا عالم نظامش نظام جبری است منهای انسان. انسان در افعالش البته. انسان در افعالش جبری درش نیست اما غیر از افعال انسان شما به هرجا که نگاه کنید نظام نظام جبریه وخداوند همه موجودات را مجبور کرده به یک راهی بروند و نمی توانند تخلف بکنند خب همین جوره زمین را بنگری به همین کیفیت آسمان همینه خورشید همینه ماه وستارگان وکهکشانها وهر جا بروید آب همینه هوا همینه آتش همینه اینها همشون مجبورند مجبور شده اند اونجور که خدا اونها را ساخته به همون روال حرکت کنند آتش راساخته است و خاصیت احراق را به آتش داده می سوزاند آتش نمی تواند که نسوزاند چون آتش نخواهدبود نمی تواند که نسوزاند آب را آفریده خاصیت سیلان به او داده آب نمی تواند سیال نباشه باید سیال باشه اگر نباشه که آب نیست آب در سیلان مجبوره آتش در احراق مجبور است و به همین کیفیت حیوانات زنبور عسل را ساخته است و یه خاصیت به او داده کار می کند و نمی تواند غیر اون کار کند اون میلیون سال هم برش بگذره همینه از اول هم که زنبور عسل به دنیا آمده خانه مسدس[[9]](#footnote-9) می ساخته حالا هم می سازد میلیون سال بعد هم همین جور می سازد این برنامه اش همینه تمام موجودات در عالم نظامشان جبریه یعنی نمی توانند از اون روشی که خدا ایجاد کرده تخلف کنند او اگر می خواست انسانها را اینجور می ساخت خب همین طوره دیگه همینطور ساخنه دیگه اگر می خواست انسانها را هم یه جوری می ساخت که نتوانند از برنامه که اومی خواهد تخلف کنند شکی نیست یه جوری می ساخت که نتواند آدم گناه کند چشم آدم جوری باشد که نتواند به جایی که خدا راضی نیست بنگرد زبان را جوری بسازد که نتواند دروغ بگوید، نتواند غیبت کند خب میشد دیگ.ه همون جور که ساخته موجودات را اما اینکه بی ارزش می شد. اینکه انسان نبود. انسان یعنی موجود مختار اصلا معنای انسان اینه و اگر بنا بود انسان را جوری بسازد که همه بشوند ابوذر مثلا. چه فایده ی داشت یعنی جبری جبرا اینطور بشوند این موجود بی ارزشی می شد و اگر غیر انسا نها را مجبور ساخته چون آنها مقصود بالاصاله[[10]](#footnote-10) نیستند در خلقت آنها مقصود اصلی نیستند آنها خدمت گزار انسان هستند لذا آنها را جوری ساخته مجبوردر کار خوشان هستند که انسان آنها را استخدام کند و این انسان چون مقصود بلاصاله بوده در خلقت اورا خواسته است جوری بسازد که ارزنده باشد ارزش انسان در همینه که مختار باشد مثل خودش خدا موجود مختار است و کمال همینه اگر نبود نقص بود اصلا کمال در اختیاره ولذا خداوندکه کمال مطلقه چون مختار است، با اختیار کار می کند قدرتش با اختیار توامه اصلا معنای قدرت همینه ولذا خدا هم خواسته است انسان بیافریند انسانی که مظهر اختیار خدا باشه همان طور که خودش با اختیار کار می کند انسان را هم ساخته است که قدرت او در جو اختیار اعمال بشود لذا چون اختیار دارد اون وقت بله ارزش پیدا می کند یعنی هرچه که کمال به دست بیاورد باارزشه انسان چون مختار هست معانی تحقق پیدا می کنه مومن پیدا میشه کافر پیدا میشه متقی پیدا میشه فاسد پیدا می شه صادق به وجود میاد کاذب به وجود میاد امین به وجود می آید خائن به وجود می آید اگر بنا بود که انسان مختار نباشه همه اینها لغو بود اصلا یه عالَم بی مزه ی می شد ارزش نداشت دیگه نه پیغمبری می آمد نه کتاب آسمانی نازل می شد نه بهشتی بود نه جهنمی بود نه محشری بود همه اینها لغو بود از بین می رفت دیگه به درد نمی خورد ولذا خداوند عالمی ساخته که کمال درش تجلی کند وکمال در اختیاره که اگر مختار نبود هیچ کمالی در بین نبود ارزشی در بین نبود ولذا این شاهکاره خلقته که انسان بشود مخلوق مختار چون خوده مخلوق بودن یعنی تمام شراشر [[11]](#footnote-11) وجودش در دست خالقه معنای مخلوق اینه مخلوق است یعنی هر چه که دارد در قبضه اختیار خالقه ولی در عین حال مختار هم هست این خیلی عجیبه چون مختار هست یعنی خودش مشیت[[12]](#footnote-12) دارد خواست دارد اراده دارد مخلوق یعنی همه چیزش در قبضه اختیار خالقه این مخلوقیته الان زبان در اختیار منه من می چرخانم اون دیگه خودش از خودش که اختیاری نداره من می چرخانمش چشم در اختیار منه من این مردمک چشم را به یمین ویسار می چرخانم اون از خودش نیست من می چرخانم حالا عجیبه انسان در عین حال که مخلوق است و تمام وجودش در قبضه اختیار خالقه در عین حال مختار هم هست در عین مخلوق بودن مختار هم هست واین اعجوبه آفرینش همینه که در عین مخلوق بودن مختار هم هست و مختار بودنش بدیهی دیگه یعنی این اختیار احتیاج به برهان ندارد این بدیهی وجدانیه یعنی این آدم خودش می فهمد که در کار خودش مختاره دیگه مسئله مختار بودن احتیاج به برهانی نداره خب من می بینم که من خودم الان حرف می زنم می توانم سکوت کنم هیچ کس منو را مجبورم نکرده می توانم سکوت کنم هیچ حرف نزنم من را دست حرکت میدم و می توانم خودم در وجدان میابم که این دست در اختیار منه می توانم حرکت بدم بالا بیارم پایین بیارم یمین ویسار و یا ثابت نگهش دارم این خیلی روشنه من مختارم ولی در عین حال که مختار هستم مخلوقم یعنی تمام شراشر وجودم در قبضه اختیار خالق منه. یک لحظه اگر او اراده نکند من پوچم از جهت مخلوق بودن مثل این لامپی هستم که به دستگاه مولد برق وصله. یک لحظه اگر قطع بشود خاموشه از جهت مخلوق بودن این جورم از جهت مخلوق بودن مانند این لامپم که در اختیار خودم نیستم وصلم به اون دستگاه مولد برق الله نورالسموات والارض[[13]](#footnote-13) [اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ. خداوند نور آسمانها و زمین است؛ مثل نور خداوند همانند چراغدانی است که در آن چراغی پر فروغ باشد، آن چراغ در حبابی قرار گیرد، حبابی شفاف و درخشنده همچون یک ستاره فروزان، این چراغ با روغنی افروخته می‌شود که از درخت پربرکت زیتونی گرفته شده که نه شرقی است و نه غربی؛ روغنش آنچنان صاف و خالص است که نزدیک است بدون تماس با آتش شعله‌ور شود؛ نوری است بر فراز نوری؛ و خدا هر کس را بخواهد به نور خود هدایت می‌کند، و خداوند به هر چیزی داناست.]

به اونجا وصلم ولی در عین حال که به اونجا وصلم خودم میابم که مختارم خودم می یابم که در نگاه کردن مختارم در حرف زدن مختارم در راه رفتن مختارم می نشینم بر می خیزم مال منه قیام وقعود مال منه منتها قیام و قعود به حول و قوه اوست حول قوه به من داده است و بعد من برمی خیزم ومی نشینم این حول قوه از اوست معلومه من حرف میزنم ولی در عین حال ابزار حرف زدن مال خودم نیست او به من داده است ابزار حرف مال من نیست زبان خودم در اختیار خودم نیست ریه خودم در اختیار خودم نیست اگر او نخواهد ریه من بسته می شه حرف نمی توانم بزنم این غده های ترشحی که زیر زبان من هست و مرطوب می کند که حرف می زنم اون مال خودم نیست اگر بخشکد نمی توانم حرف بزنم ولی بعد از این که اینها فراهم شد ریه بود وزبان بود وغدههای ترشحی زیر زبان هم بود وهوا هم آرام بود واینا که فراهم شده اون وقت من با اختیار خودم کار می کنم این می شه حول قوه حول قوه خدا که فراهم شد اون وقت با حول قوه خدا من حرف می زنم بحول الله وقوته اقوم اقعد اقوم[[14]](#footnote-14) [بِحَولِ اللَّه وَ قُوَّتِهِ اَقُومُ وَ اَقْعُد. به حول و قوه خدا می ایستم و می نشینم]

اَقُومُ مال منه اقعد مال منه منم قیام می کنم منم قعود می کنم اما اینها بحول وقوه خداست او داده به من او به من بدن داده به من دست داده پا داده زانوهای خم شونده داده ولذا خم می کنم می نشینم دوباره بر می خیزم خب اینها پس مخلوقه مختار وانسان مخلوق مختاره این از شاهکار خلقته بنابراین خدا نخواسته است که انسان مجبوره در ایمان باشه واگر می خواست این کار را می کرد

“وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى”

اگر بنا بود مشیت او تکوینا ها ،تشریعا که خواسته این شاء اشتباه نشود شاء مشیت تکوینیه نه تشریعی .تشریعا که خواسته است تشریعا خواسته که همه متقی باشیم اما تکوینا نخواسته است که متقی باشیم اگه تکوینا خواسته بود که متقی باشیم نمی توانستیم فاسد باشیم چون تکوینی اینه. تکوین یعنی آتش را ساخته که بسوزاند این تکوینه چون مشیت تکوینی خدا تعلق گرفته که آتش بسوزاند او نمی تواند که نسوزاند این معلومه درباره انسان مثلا مشیت تکوینیش تعلق گرفته است که گرسنگی پیدا بکند ولذا نمی تواند گرسنه نشود چون گرسنگی تکوینیه او خواسته است که تشنگی درش پیدا بشود واین نمی تواند که تشنه نشود این تکوینیه او خواسته است که غریزه جنسی در انسان باشه نمی تواند که نداشته باشه این همه تکوینیه اما در مقام فعل انسان نه. در فعل انسان، در کاری که انجام می دهد در کارش تکوینا نخواسته مشیت تکوینی او تعلق نگرفته که من راست بگویم اگه بنا بود تکوینا مشیت کرده بود که من را ست بگویم نمی توانستم که دروغ بگویم ولی نه نخواسته می توانم الان من دروغ بگم چون می توانم دروغ بگم پس معلوم می شود که او نخواسته است تکوینا من صادق باشم. صادق بودن من را تکوینا نخواسته اما صادق بودن من را تشریعا خواسته تشریعا خواسته گفته شریعتی داده ام در جو شریعت باید صادق باشی اما در جو طبیعت و تکوین نه. صادق بودن نخواسته. پس این مشیت که اینجا می گیم نیست یعنی تکوینا نیست “وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى” اگر خدا تکوینا مشیتش تعلق می گرفت که همه انسانها به راه بیایند و نافرمانی نکنند همشان را می توانست اینکار را بکند یه کاری کند که هیچ کس نتواند نافرمانی کند ولی نخواسته این را چون اگه این بود بی ارزش می شد پس

“وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى” پس این مسئله جبر نیست بلکه با اختیار و اگر می بینیم انسانها هم افتاده اند در مسیر کفر و فسق همش بااختیار رفته اند ابوذر با اختیار خودش ابوذر شده ابو جهل با اختیار خودش اب جهل شده شمر با اختیار خودش شمر شده حرابن یزید ریاحی اول روز عاشورا با اختیار خودش آمده به سمت خیمه گاه امام حسین والا هردوشان در همون جا بودند عمر ابن سعد با حر هردو دریک صف بودند دیگه از اول هم همون جا بودند شب عاشورا هم همون جاباهم بودند تا صبح عاشورا از هم جدا شدن این جدایی چی بوده جبر بود نه حساب کرد دیگه فکر کرد ایستاد مطالعه کرد فکر کرد که اگر من پیش عمربن سعد بمانم درسته به من جایزه میدند و بله خانه ی خوب می دهند مرکب خوب می دهند پول فراوان می دهند اما از اون طرف جهنمی خواهم شد ولی اگر بروم به خیمه­گاه امام حسین بله زن و بچه ام به خطر می افتند خانه ام خراب میشه زندگیم بر باد می رود اما خودم بهشتی می شوم خودم الهی می شوم حالا چکار کنم خب هردو فکر می کنند عمر بن سعد با فکر رفت کربلا برای جنگ با امام حسین. ابن زیاد فرمان به او داد و اول قبول نمی کرد گفت برو به جنگ امام حسین بعد حکومت ری با تو اول قبول نکرد. به من مهلت بده بیاندیشم این کار مهمه جنگ با حسین ابن علی کار آسانی نیست لذا شب رفت تو خانه اش هی از اول شب تا صبح بیدار بود هی راه می رفت تو صحن خانه وهی می گفت چکار کنم

“‏أَ أَتْرُكُ مُلْكَ‏ الرَّيِ‏ وَ الرَّيُّ مُنْيَتِی‏

أَمْ أَرْجِعُ مَذْمُوماً بِقَتْلِ حُسَيْنٍ‏”[[15]](#footnote-15) [فَوَ اللَّهِ مَا أَدْرِي وَ إِنِّي لَوَاقِفٌ/ أُفَكِّرُ فِي أَمْرِي عَلَى خَطَرَيْنِ‏// أَ أَتْرُكُ مُلْكَ الرَّيِّ وَ الرَّيُّ مُنْيَتِي/ أَمْ أَرْجِعُ مَذْمُوماً بِقَتْلِ حُسَيْنٍ// فَفِي قَتْلِهِ النَّارُ الَّتِي لَيْسَ دُونَهَا/ حِجَابٌ وَ مُلْكُ الرَّيِّ قُرَّةُ عَيْنِي‏؛ به خدا قسم نمی‌دانم چه کنم و حیرانم/ به کار خود و به دوراهی‌ای که هر دو خطرناک هستند، فکر می‌کنم/ آیا حکومت ری را رها کنم؟ ولی ری آرزوی من است/ یا با کشتن حسین ملامت شوم؟//در کشتنش آتشی است که هیچ حائلی مقابل آن آتش نیست/ و حکومت ری روشنی چشمم است]

چکار بکنم من بله ملک ری از دست بدهم یا اینکه ملک ری را به دست بیاورم حسین را بکشم هی فکر می کرد خب اوهم نتیجه گرفت فَمَا عَاقِلٌ باعَ الْوُجُودُ بِدَیْن[[16]](#footnote-16) نه آدم عاقل نقد رابه نسیه نمی فروشد فعلا بهشت نسیه هست و جایزه یزید نقده آدم عاقل نقد را با نسیه معاوضه می کند این نتیجه فکر او بود عمربن سعد. از این طرف هم حر هم هی فکر می کرد خب من چکار کنم اینجا بمانم بله به جایزه برسم جهنمی بشوم یا بروم بهشتی بشوم و دنیای من برباد برود کدام خوبه دنیا را ویران کنم آخرت را آباد کنم یا آخرت را ویران کنم دنیا را آباد کنم نتیجه گرفت نه آدم عاقل هیچ وقت بهشت را با جهنم معاوضه کند خب او هردو فکر کردذن دیگه هر دو انسان بودند به فرموده قرآن

“إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا [[17]](#footnote-17)“[ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس!]  
هردورا بر سر دو راهی نشاندیم هم عمرابن سعد اونجا بود هم حرابن یزید دیگه. هردو اونجا بودند سر دوراهی بودند هر دوهم فکر کردند هر دو هم انسانند اواز اون راه رفت این از این راه آمد دیگه خب این روشنه مسئله بنابراین مسئله این نیست که انسان بله چون اینجور مومن می شود و یا کافر می شود پس اختیار خودش نیست فلذا دیشب براتون مثالی که عرض کردم که روایته رسول خدا می فرماید هدایت من که آمده شریعت من که آمده است مانند بارانیست بر زمینها می بارد وزمینها سه قسمند بعضی زمینها خاکش طیبه هم می گیره هدایت من را وخودش متخلق می شود وبه دیگران هم می رساند بعضی از زمینها گوداله فقطه خودش آمادگی نداره گل بروید فقط ظرفیت داره به دیگران برساند وسوم اینکه نه ظرفیتی دارد که آب نگه دارد نه استعداد که گل برویاند وبعد رفقا آمدند هی سوال می کردند که خب اون زمین اختیار از خودش نداره این زمینی که نه گل می رویاند نه چی زمین چکار کنه همین ساختن دیگه انسان هم همین جور می شه بعضی انسانها این جوریند این جور ساخته شد ه اند که نه استعداد دارند بپذیرند نه ظرفیت نه اینجور نیست اگر تشبیه به زمین می کنیم همیشه باید متوجه باشیم که تشبیه یه چیزی به چیزی از یک جهته نه از همه جهت از یک جهت تشبیه میشه و لذا علمای ادب می گویند که مشبه داریم و مشبه به داریم و وجه شبه داریم وجه شبه یکی یا دوتا. نه از همه جهت ما وقتی می گیم که زید مانند شیر است در چی؟ در همه جهت؟ دمم داره مثلا؟ چون شیر دم داره پس زید هم دم داره؟ نه در شجاعت مثل شیره. در یه جهت. شیر شجاعت دارد فلان زید هم در شجاعت مانند شیره. مانند شیر نه در همه جهت .در همون جهت شجاعت نه در دم داشتن .اینجا که می گویم انسانهایی که نمی پذیرند مانند اون زمینی هستند که نه ظرفیتی دارد که آب درش نگه دارد و نه استعداد ی که گل را برویاند این از یک جهت مثل اوست نه از همه جهات از یک جهت ازهمین جهتی که نه می پذیرد خودش گل برویاند و نه ظرفیتی دارد که به دیگران برساند بعضی انسانها چنینن در همین جهت مثل زمینه اما خب زمین جماد[[18]](#footnote-18) است و مضطر در کار خودشه. اما انسان جماد نیست. انسان مختار است از جهت اختیار و جبر شبیه زمین نیست. زمین مجبوره اما زید مجبور نیست. انسان مجبور نیست. در یک جهت ما تشبیه می کنیم . همان طوری که این زمین ولا تمسکوا ماء و لاتنبتوا اشبا با همین کیفیته نه زمین آبی نگه میدارد ونه گل می رویاند این انسان هم همین جوره منتها زمین اینجور خلق شده ولی انسان خود را اینجور ساخته انسان با اختیار خودش خودش را اینجور می کنه عمربن سعد با فکر خودش با حساب وسنجش خودش اینجور شد معلون شد حربن یزید هم با فکر خودش با سنجش خودش انسان بهشتی شد پس انسان با دست خودش اونجور می سازه فلذا اغلال[[19]](#footnote-19) اگر به گردنش می افته وزیر چانه ش می رود نگه میداره با دست خودشه سدی مقابل خودش پشت سر خودش میکشه با دست خودش می کشه پس حساب انسان را با سایر موجود اگر تشبیه میکنید متوجه باشید تشبیه از یک جهته نه از همه جهاته پس به هر حال می فرماید

“وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى”

اگر بنا بود خداوند مشیتش تعلق گیره این ها را جمع می کرد همه را به یک راه نمی توانستند کج بروند ولی این بی ارزش می شد در یک آیه دیگری هم داریم در سوره شعرا می فرماید که

“إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ[[20]](#footnote-20)”

[اگر ما اراده کنیم، از آسمان بر آنان آیه‌ای نازل می‌کنیم که گردنهایشان در برابر آن خاضع گردد!]

اگر ما بخواهیم از آسمان یه حادثه ای پیش می آوریم یه بلایی عذابی برسرشان میریزیم که نتوانند تخلف کنند یعنی رعب وترس و وحشتی آنها را بگیره از ترس اون بلاء خاضع بشوند میتوانیم این کار رو بکنیم ولی خب این ارزش نداره این ایمان اجباری می شه ایمان اجباری و اکراهی که بی ارزشه آن ایمانی را من طالبم که با اختیار خودش باشه

“إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً”

اگر بخواهم از آسمان آیتی نازل می کنم عذابی نازل می کنم وحشتناک و اینها را گردنشان را خاضع می کنم در مقابل فرمان خودم اما نمی خواهم این کار را بکنم

“إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ” “و بعد می فرماید “فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ”

به پیغمبر خطاب شده بنابراین برنامه اینه و آن کلماتی که دیشب گفتیم لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّه[[21]](#footnote-21) کلمات خدا تغیر پذیر نیست به رسول خدا خطاب شده که فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ نکند جاهل باشی اینجور خطابها که در قرآن داریم در واقع مال امته مربوط به دیگرانه به خود پیغمبر اکرم نه منتفی است یعنی شان رسول الله این نیست که جاهل باشه شان رسول الله این نیست که اینها را نمی داند نداند اینها را. نه اولا به دیگران گفته می شه ما غالبا خطابات که راجع به پیغمبر خطابات تهدید آمیز داریم اینها همش مال امته والا پیغمبر زمینه اش نسبت این خطابها نیست مکرر این مطلب را عرض کردم این نکته رو که مثلا خداوند به پیغمبر اکرم درباره والدینش سفارش می کند به پیغمبر خطاب می کند که “إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ[[22]](#footnote-22)”

[وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا. و پروردگارت فرمان داده: جز او را نپرستید! و به پدر و مادر نیکی کنید! هرگاه یکی از آن دو، یا هر دوی آنها، نزد تو به سن پیری رسند، کمترین اهانتی به آنها روا مدار! و بر آنها فریاد مزن! و گفتار لطیف و سنجیده و بزرگوارانه به آنها بگو!]

که اگر پدر مادرت به پیری رسیدن به آنها بانگ نزن خب پیغمبر پدر نداشت که اون اصلا هنوز به دنیا نیامده بود پدرش از دنیا رفته بود مادر هم که نداشت پس یعنی چه خطاب میشه به پیغمبر اکرم

“إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ”

معلومه به خود پیغمبر مربوط نیست به امت مربوطه منتها لحن خطاب به خود پیغمبر توجه داره خودخطاب چون رئیس امته خطاب به پیغمبر میشه ولی منظور امتن اینجاهم به همین کیفیته ولو خطاب به پیغمبر شده ولی منظور دیگرانن ما هستیم” فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ “جاهل نباشید خیال کنید که بشر مجبوره مثلا با جبر باید به ایمان و کفر بیاید. نه .جاهل نباش انسان باید در حال اختیار باشد و پیغمبر هم باید صابر باشه یعنی اون کسی که می خواهد انسانها را هدایت کند باید صابر باشد چون اونها در حال اختیارند نمی شه آنها را مجبور شان کرد

در حال اختیارن منتها پیغمبر باید تحمل شدائد کند تحمل مشقات کند تا انسانهایی که در مرز حیوان هستند آنها را به حد انسانیت برساند وهمین که باید پیغمبر صابر معتدل هم باشد یعنی ازت نخواسته ایم که خودت را به فشار بیفکنی به هلاکت بیفکنی خود را از غصه ی آنها بمیری ما این را نخواستیم نه غصه ی آنها را اینقدر بخور که بمیری ونه به حال خودشان رها کن نه ماموریت تو فقط ابلاغ است بیش از این نیست «مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ»[[23]](#footnote-23)

[مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ. پیامبر وظیفه‌ای جز رسانیدن پیام الهی ندارد؛ و مسؤول اعمال شما نیست. و خداوند آنچه را آشکار، و آنچه را پنهان می‌دارید می‌داند.]

تو وظیفه ات ابلاغ رسالته به مردم برسان مطالب را حالا تفهیم شدند نشدند دیگه غصه آنها را نخور ما خیلی جاها داریم که «لا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ»[[24]](#footnote-24)

[يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ. ای فرستاده خدا! آنها که در مسیر کفر شتاب می‌کنند و با زبان می‌گویند: ایمان آوردیم و قلب آنها ایمان نیاورده، تو را اندوهگین نسازند! و همچنین گروهی از یهودیان که خوب به سخنان تو گوش می‌دهند، تا دستاویزی برای تکذیب تو بیابند؛ آنها جاسوسان گروه دیگری هستند که خودشان نزد تو نیامده‌اند؛ آنها سخنان را از مفهوم اصلیش تحریف می‌کنند، و به یکدیگر می‌گویند: اگر این که ما می‌خواهیم به شما داده شد و محمد بر طبق خواسته شما داوری کرد، بپذیرید، وگرنه از او دوری کنید! ولی کسی را که خدا بر اثر گناهان پی‌درپی او بخواهد مجازات کند، قادر به دفاع از او نیستی؛ آنها کسانی هستند که خدا نخواسته دلهایشان را پاک کند؛ در دنیا رسوایی، و در آخرت مجازات بزرگی نصیبشان خواهد شد.]

اگر می بینی مردم به کفر شتابان می روند غصه آنهارا نخورو ناراحت هم نباش حالا گاهی ما مثلا ما با کسی مباحثه می کنیم مناظره می کنیم هی به راه نمیاد هی داد می زنیم ناراحت می شیم مثلاپرخاش می کنیم فشار به خودمون میاریم خدا به پیغمبرش گفته نه فشار نمی خواد به خودت بیاری همینقدر تو ابلاغ رسالت بکن حرف خود رابزن وظیفه ات هر چی هست گفتی دیگه اگربنابودکه با اکراه من خودم می آوردم اگربنابه اجبار واکراه بود خودم اینکار را می کردم من اینکار رانکردم از توهم نخواستم که حالا هی اکراه باشه یا اینکه ناراحتی باشه نه شما هم کار خودت را انجام می دهی حالا خیلی از آقایان بعضی از جوانان که خب دلشون می سوزه به حال دیگران وقتی میان آنها را قانع کنند وقتی قانع نمی شوند ناراحت می شوند فشار می خورند نه ما وظیفه قانع کردن همو نداریم که حتما بقبولانیم به طرف که قبول بکن خب نکند وظیفه ی دارید اگر بیانی داریم برهانی داریم حجتی داریم اقامه می کنیم عرضه می داریم حالا اگر چنانچه قبول هم نکنه نکرده دیگه ما به وظیفه عمل کردیم دیگه اون خب حالا اگر فهمیده و خاضع نشده خب مُعاقب[[25]](#footnote-25) خواهد بود پیش خدا نفهمیده خب نفهمیده مستضعفه دیگه اصلا «لاَ عَنِیف بِانْهم» (9:48(. فشار بیش از این نمی خواد که” لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ “گاهی از اوقات آدم اشتباه می کنه دیگه یعنی می بینه که حرف خودش را قبول نمی کنند برای خودش دلش می سوزه که چرا حرف منو قبول نمی کنند حساب من تو کار میاد دیگه حساب خدا دیگه هم نیست چون میخواد این با اون مباحثه می کنه این نفس هم از درون هی فریاد می کشه که بکوبانش مثلا یه کاری کن مجاب بشه در مقابل حرف تو مخصوصا مردمم نگاه کنند آنجا بیشتر میشه دیگه اگر در حضور مردم باشه نکنه پیش مردم محکوم جلوه کنی یه کار کن حاکم بشوی مثلا این دیگه حساب من تو کار آمده این حساب خدا دیگه نیست واگر هم ناراحت می شه به خاطر خودش ناراحت می شه چرا حرف من را نمی پذیرند چرا می خواد بر من غالب بشود چرا می خواد بر من حاکم بشود واگر اینجور به درد نمی خوره دیگه هی حنجره ش رو پاره کنه هی فریاد بکشد عرق بریزه هیچ به درد نمی خوره اصلا نمی ارزه وپیش خداهم هیچ ارزشی هم نداره اگر برای خدا بود خب بسپار به خدا دیگه خدا همین قدرگفته شما بیان کن “هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ” [[26]](#footnote-26)

[ هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ. این، بیانی است برای عموم مردم؛ و هدایت و اندرزی است برای پرهیزگاران!]

بیشتر نیست که بیان للناس یه بیانی است که باید به مردم ابلاغ بشود بلاغٌ رساندن مطلبه به خود پیغمبر که در راس کاره فرمود “لا یحزنک” غصه این گونه مردم را نخوره تو چکار داری غصه شون را خدا بهتر از شما می خورد غصه اینا را نخور شما فقط ابلاغ رسالت کن اگر خدا می خواست همه را جمع می کرد وهدایت. کار به اون نداشته باش. "لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى"

“إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ”[[27]](#footnote-27) [إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ.

تنها کسانی دعوت تو را می‌پذیرند که گوش شنوا دارند؛ امّا مردگان و آنها که روح انسانی را از دست داده‌اند، ایمان نمی‌آورند؛ و خدا آنها را در قیامت برمی‌انگیزد؛ سپس به سوی او، بازمی‌گردند.]

خلاصه این مسئله دنیا داری آدم گاهی هوای نفس اماره هم در خودش بروز می کند و پناه بر خدا حب دنیا برآدم غالب بشود آدم خودشم گاهی نمی فهمه و خیال می کند که برای خدا حرف می زنه برای خدا کار می کند یه قدری تحلیل ببرد مطلب راخواهد دید نه نفس اماره از باطن هی سرکشیده واو را دارد می کشد این طرف واون طرف ودر لفافه دین وارشاد هدایت هم اگر باشد دیگه خیلی خطرناکه به هر حال حب دنیا فرمود که “وَ إِنَّمَا الدُّنْيَا مُنْتَهَى بَصَرِ الْأَعْمَى” [[28]](#footnote-28) [وَ إِنَّمَا الدُّنْيَا مُنْتَهَى بَصَرِ الْأَعْمَى، لَا يُبْصِرُ مِمَّا وَرَاءَهَا شَيْئاً، وَ الْبَصِيرُ يَنْفُذُهَا بَصَرُهُ وَ يَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَرَاءَهَا، فَالْبَصِيرُ مِنْهَا شَاخِصٌ وَ الْأَعْمَى إِلَيْهَا شَاخِصٌ، وَ الْبَصِيرُ مِنْهَا مُتَزَوِّدٌ وَ الْأَعْمَى لَهَا مُتَزَوِّدٌ. و همانا دنيا نهايت ديدگاه كور دلان است كه آن سوى دنيا را نمى نگرند، امّا انسان آگاه، نگاهش از دنيا عبور كرده از پس آن سراى جاويدان آخرت را مى بيند. پس انسان آگاه به دنيا دل نمى بندد و انسان كور دل تمام توجّه اش دنياست. بينا از دنيا زاد و توشه برگيرد و نابينا براى دنيا توشه فراهم مى كند.]

اینم هم به عنوان موعظه ای از امام موحدین(ع)، دنیا منتهی دید انسان کور دله انسان کور دل فقط دنیا را می بیند وتمام سرمایه های وجودی خودش را به دنیا میریزه و واقعا پناه برخدا اگر حب دنیا غالب بر وجود انسان بشود مخصوصا در این شبها که می خوانیم دعای ابوحمزه که آنجا میخوانیم میبینیم امام سجاد (ع)چقدر راجع به این دنیا گریه می کند” اخرج حب الدنیا من قلبی” [[29]](#footnote-29)خدایا چنانم کن که دنیا محبتش از دلم بیرون برود یه جمله ای که می فرماید

“سَیِّدِی أَخْرِجْ حُبَّ الدُّنْیَا مِنْ قَلْبِی وَ اجْمَعْ بَیْنِی وَ بَیْنَ الْمُصْطَفَی وَ آلِهِ خِیَرَتِکَ “

[إِلَهِی لَوْ قَرَنْتَنِی بِالْأَصْفَادِ وَ مَنَعْتَنِی سَیْبَکَ مِنْ بَیْنِ الْأَشْهَادِ وَ دَلَلْتَ عَلَی فَضَائِحِی عُیُونَ الْعِبَادِ وَ أَمَرْتَ بِی إِلَی النَّارِ وَ حُلْتَ بَیْنِی وَ بَیْنَ الْأَبْرَارِ مَا قَطَعْتُ رَجَائِی مِنْکَ وَ مَا صَرَفْتُ تَأْمِیلِی لِلْعَفْوِ عَنْکَ وَ لا خَرَجَ حُبُّکَ مِنْ قَلْبِی أَنَا لا أَنْسَی أَیَادِیَکَ عِنْدِی وَ سَتْرَکَ عَلَیَّ فِی دَارِ الدُّنْیَا سَیِّدِی أَخْرِجْ حُبَّ الدُّنْیَا مِنْ قَلْبِی وَ اجْمَعْ بَیْنِی وَ بَیْنَ الْمُصْطَفَی وَ آلِهِ خِیَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ وَ خَاتَمِ النَّبِیِّینَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ. خدایا، اگر مرا با زنجیر ببندی، و عطایت را در میان مردم از من بازداری، و بر رسواییهایم دیدگان بندگانت را بگشایی، و مرا به سوی دوزخ فرمان دهی، و بین من و نیکان پرده گردی، امیدم را از تو نخواهم برید، و آرزویم را از عفو تو باز نخواهم گرداند، و محبتت از قلبم بیرو ن نخواهد رفت، من فراوانی عطایت را نزد خود، و پرده پوشی ات را در دار دنیا بر گناهانم فراموش نخواهم کرد، ای آقای من محبت دنیا را از دلم بیرون کن، و میان من و مصطفی پیامبرت و خاندانش، بهترین برگزیدگان از آفریدگانت و پایان بخش پیامبران محمّددرود خدا بر او و خاندانش جمع کن.]

یعنی من که دلم میخواهد با مصطفی وآل مصطفی محشور بشوم اگر این بیماری حب دنیا در من باشه این شدنی نیست اونا پاکندو حب دنیا قذارت[[30]](#footnote-30) می آورد آدم نجس که نمی تواند با پاکان محشور شود این نمی شه اصلا. چون بهشت دارالسلام است وآنجا سلامت از همه عیبها ونقص هاست. جای پاکانه آدم چطور خجالت می کشه خودش بگه من را با پیغمبر محشورم کن اول از خدا میخواد” سَیِّدِی أَخْرِجْ حُبَّ الدُّنْیَا مِنْ قَلْبِی" اول این قذارت ونجاست حب دنیا را از دلم بیرون کن وبعد زمینه آماده بشه وجمع بینی وبین المصطفی وآله وبعد بین من وپیغمبروآل پیغمبر اجتماع کن ولی تا اون نباشه حب دنیا هم عجیبه در قصه حضرت مسیح (ع) هست که حضرت مسیح در راهی می رفت مردی با ایشان همراه شد وقرار شد باهم باشند هم سفر باشند اینا رسیدن کنار یک نهر آبی نشستند وسه گرده نان همراهشان بود یه گرده نان خود حضرت مسیح خورد یه گرده نان هم اون همراهشون خورد یه گرده اضافه موند اون اضافه بود بعد حضرت مسیح برخاستند رفتند کنار آب آب بیاشامند وقتی برگشتن دیدند گرده نان نیست این سومی نیست فرمود این چه شد این گرده نان اون گفت نمی دانم منکرشد با اینکه اون خورده بود در غیاب حضرت مسیح گفت نمی دانم به راه افتادن باز با همدیگه آمدن بین راه به یک آهویی برخورد کردند خب حضرت مسیح می خواست یک درسی به او بدهد اون آهو را شکار کردند کباب کردند باهم خوردند وقتی که استخوانهای آهو آنجا ریخته شد حضرت خطاب به آنها کرد چون از معجزات حضرت مسیح احیاءالموتی است مرده را زنده می کنه دیگه خود قرآن هم ناطق به این مطلبه مرده را زنده می کنه خطاب کرد به اون استخوانها که برخیز به همون کیفیت اول که بودی حرکت کرد استخوانها وزنده شد خب آهو درست وحسابی شد بعد به اون فرمود که تورا قسم می دهم به اون کسی که این آیت را به دست من اجرا کرد بگو که آن نان چه شد گفت من نمی دانم بازم گفت نمی دانم باز با هم حرکت کردن آمدن کنار یک نهر کویری بود بعد حضرت مسیح پا روی آب گذاشت بسم الله گفت پا روی آب گذاشت و روی آب حرکت کرد دست او را هم گرفت دست رفیقشم گرفت اوهم روی آب بنا کردن روی آب حرکت کردن تا رسیدن به اون سمت فرمود ببین این آیت راهم دیدی به حق آن کسی که این آیت راهم به دست من اجرا کرد بگوآن نان چه شد کی خورده گفت نمی دانم باز آمدند تا رسیدن به بیابان نشستند یه گوشه ایی یه قسمت ریگ هایی بود حضرت جمع کرد این ریگها را یه تل کوچک درست کرد ریخت روی خاک اینها را بعد اشاره کرد به این طلا شد واین را سه قسمت کرد این طلا سه قسمت شد یه قسمت خودشان این مال منه اون مال تو واین سومی مال آن کسی است که نان را خورده گفت آقا من خوردم وقتی مسئله پول که پیش آمد گفت نان را من خوردم گفت بسیار خب این همش مال تو واعراض کردند از او .چرا حالا که برای من ارزش قائل نیستی برای خدا برای پول حالا همش مال تو این پول مال تو سه قسمت مال تو از اوجدا شدن رفتند خب این مرد ماند تنها وسط بیابان با این سه قسمت طلا .بسیار خب حالا این تنها مونده خیلی خوشحال هم هست حالا طلا گیرش آمده حالا حضرت مسیح هم رفت خیلی مهم نیست طلا گیرش آمده از آن طرف دونفر رسیدن بین راه دیدند یک مرد تنها میان بیابان طلا وتل طلا پیشش هست طمع کردن اورا بکشند و مالک اینها شوند او گفت من را نکشید حالا سه قسمت با هم می کنیم دیگه این سه قسمته هر کدام یه قسمت داشته باشیم قبول کردن یکی برود از داخل شهر غذایی تهیه کند بخوریم بعد باهم تقسیم کنیم ببریم یکشان رفت برای تهیه غذا بین راه فکر کرد که حالا چرا من آنها راشریک کنم غذارا مسموم می کنم آنها بخورند بمیرند وهمش مال من باشه اون دونفر هم با هم قرار گذاشتند که این آمد این را بکشیم واین همش مال ما باشه او که آمد اینا برخواستند او را کشدند نشستند اون غذای سمی را خوردند و مردند هرسه مردند ولی طلا باقی موند حضرت مسیح (ع) با یارانش دوباره برگشتن دیدند سه تا جنازه افتاده آنجاو تل طلا هم اینجاس فرمود دنیا اینه سر و کله هم میزنند شکم پاره می کنند همدیگر را می کشند همه می میرند دنیا به همون حال باقیه این حب الدنیا که دیشب از امام موحدین عرض شد “حُبُّ الدُّنيا يُفسِدُ العَقلَ ، ويُصِمُّ القَلبَ عَن سَماعِ الحِكمَةِ “[[31]](#footnote-31)

[حُبُّ اَلدُّنْيَا يُفْسِدُ اَلْعَقْلَ وَ يُصِمُّ اَلْقَلْبَ عَنْ سَمَاعِ اَلْحِكْمَةِ وَ يُوجِبُ أَلِيمَ اَلْعِقَابِ. دلبستگى به دنيا، عقل را فاسد مى ‏كند، قلب را از شنيدن حكمت ناتوان مى ‏سازد و باعث عذاب دردناك مى ‏شود.]

اگر این بیماری در قلب ادم پیدا شود حب دنیا پیدا شود عقل ادم فلج میشه اصلا درک نمیکنه مطلب را دل ادم کر میشه دیگه حکمت و پند و موعظه درش اثر نمیکنه. بنابراین این جمله را از امام سجاد با صلیب دل می خوانیم “سَیِّدِی أَخْرِجْ حُبَّ الدُّنْیَا مِنْ قَلْبِی وَ اجْمَعْ بَیْنِی وَ بَیْنَ الْمُصْطَفَی وَ آلِهِ خِیَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ “خدایا ماهمه آرزو وامیدمان اینه با پیغمبر وآل پیغمبر محشور باشیم در دنیا وآخرت آنها از ما جدا بشوند ما هیچ وپوچیم در ظلمتیم در دنیا هم اگر نداشته باشیم هیچ وپوچیم ومانند حیوانات زندگی خواهیم کرد عالم آخرت هم ملعون ابدی ما که می خواهیم با پیغمبر محشور بشویم راهش اینه که آدم بکوشد این بیماری حب دنیارا از دلش بیرون کند تا زمینه مستعد بشه برای حشر با رسول خدا.

**کیفیت: نسبتا خوب**

**در فایل ارسالی، برخی لغات و عبارات نوشته نشده بودند و برخی لغات و عبارات نیز اشتباه نوشته شده بودند. غلط املایی نیز در جملات وجود داشت. به نظر میرسید اگر با دقت بیشتری به فایل صوتی گوش میدادند، میتوانستند اشتباهات را رفع کنند.**

1. - سوره انعام، آیه­ی 35 . [↑](#footnote-ref-1)
2. - همان . [↑](#footnote-ref-2)
3. . جستن [↑](#footnote-ref-3)
4. **. دشمن، سرکش، لجوج، نافرمان** [↑](#footnote-ref-4)
5. **. سر بالا برده شده­ها** [↑](#footnote-ref-5)
6. - سوره یس، آیه ­8. [↑](#footnote-ref-6)
7. - همان . [↑](#footnote-ref-7)
8. - سوره یس، آیه­ی 8 و 9 . [↑](#footnote-ref-8)
9. **.  شش ضلعی** [↑](#footnote-ref-9)
10. **. شخصاً. به­ خودی ِخود** [↑](#footnote-ref-10)
11. **. تمامی تن** [↑](#footnote-ref-11)
12. **. اراده، خواست، سرنوشت** [↑](#footnote-ref-12)
13. - سوره نور، آیه ­35. [↑](#footnote-ref-13)
14. - یکی از اذکار مستحب در نماز. [↑](#footnote-ref-14)
15. **. بحارالانوار، جلد‏44، صفحه­ی 305 و 384.** [↑](#footnote-ref-15)
16. **. اللهوف علي قتلي الصفوف، ص153.** [↑](#footnote-ref-16)
17. - سوره انسان، آیه­ی3 . [↑](#footnote-ref-17)
18. . **هر موجود بی­جان و بی­حرکت** [↑](#footnote-ref-18)
19. **. جمع "غل"، در لغت به معنای، طوق، بند و زنجیر آهنین است که به گردن و دست محبوسان بندند.** [↑](#footnote-ref-19)
20. - سوره شعراء، آیه­ی 4 . [↑](#footnote-ref-20)
21. **. سوره انعام، آیه­ی 36.**  [↑](#footnote-ref-21)
22. - سوره اسراء، آیه­ی 23 . [↑](#footnote-ref-22)
23. - سوره مائده، آیه­ی 99 . [↑](#footnote-ref-23)
24. - سوره مائده، آیه­ی 41 . [↑](#footnote-ref-24)
25. . آن که به سزای عمل بد خویش رسیده، عقوبت شده. [↑](#footnote-ref-25)
26. - سوره آل عمران، آیه­ی 138. [↑](#footnote-ref-26)
27. - سوره انعام، آیه­ی 36 . [↑](#footnote-ref-27)
28. - نهج البلاغه، خطبه­ی 133، بخش چهارم . [↑](#footnote-ref-28)
29. - دعای ابوحمزه ثمالی در ماه مبارک رمضان. [↑](#footnote-ref-29)
30. . پلید گردیدن. [↑](#footnote-ref-30)
31. - غرر الحکم و درر الکلم، جلد۱، صفحه­ی85 . [↑](#footnote-ref-31)